

ضمیمه شهادت تحقیقی

امیر فیض- حقوقدان

جاوید ایران – ایرانیارگرافی

آقای مهندس روحانی در رابطه با تحریر شهادت تحقیقی^۱ توضیحی داده اند که تکمیل آنرا وظیفه دارم. همانطور که در تحریر شهادت تحقیقی بیان شد؛ شهادت تحقیقی کار قضائی و یا پلیس جنائی نیست، بلکه درک تحقیقی است. شخصی که در مسیر تحقیقات دیگری قرار دارد با آن مواجه میشود و چون موضوع اصلی تحقیق هم برای محقق نیست، محقق وارد جزئیات آن نمیشود و درک کلی خودش را اعلام میکند تا کسانی که متصدی امر قضا هستند از آن استفاده کنند.

تحقیق اصولا امری کلی و در رابطه علت و معلول مسائل است نه فعل و انفعالات مادی موضوع از باب مثال علت آشوب یک امر تحقیقی است ولی اینکه قاتل کسی که در آن آشوب کشته شده کیست، کار پلیس قضائی است.

اینکه چه شخصی متهم اصلی است و اینکه آیا اساسا قتل صورت گرفته و یا خودکشی و یا حادثه بوده اینها و نظایر آن از مسائلی است که در صلاحیت پلیس جنائی دستگاه قضائی کشورهاست.

بنده درست یا نادرست به این نتیجه رسیده ام که منتفع از قتل شادروان و الاحضرت سیاست مخالفت با تداوم سلطنت ایران است که رعایت و توصیه کننده آن وزارت خارجه آمریکاست؛ البته در این ماجرا میتوان گفت که جمهوری اسلامی هم منتفع از حذف و الاحضرت شاهپور علیرضا بوده است، و تحقیق، کشش و توقف را بروی وزارت خارجه آمریکا نشان میدهد، شاید هم تحقیقات دیگران ناسخ این تحقیق باشد.

یکی از قرآنی که برداشت بالا را از تفکر دور نمیسازد عدم رعایت اصول معمول برای کشف جرم و متهم و انگیزه آن و مسائل تابعه است؛ درجائی خواندم که یک روزنامه محلی بوستون به نقل از یک افسر پلیس نوشته است: >تحقیقات اولیه



حکایت از خودکشی ظاهری دارد ولی همزمان سخنگوی دادستان بوستون میگوید که مرگ علیرضا پهلوی در ردیف خودکشی، طبقه بندی نشده و باز تاکید میکند که این پرونده در ردیف قتل نیز طبقه بندی نشده ولی کارآگاهان و پرونده قتل در حال تحقیق اند.

آنین دادرسی کیفری، میگوید مرگ بردو قسم است؛ مرگ طبیعی و غیرطبیعی مرگ طبیعی آنست که عامل خارجی در مرگ شخص وجود نداشته باشد، و مرگ غیرطبیعی خود به سه دسته تقسیم میشود:
خودکشی، قتل بوسیله ثالث، مرگ در اثر حادثه.

در تطبیق مورد - در صورتی که طبق نظر دادستان بوستون خودکشی نبوده زیرا در طبقه بندی خودکشی نبوده. قتل هم نبوده چون در طبقه قتل هم نبوده. مرگ طبیعی هم نبوده زیرا تشخیص آن خیلی ساده است و چنین اعلامی نشده. پس بنظر دادستان بوستون مرگ و الاحضرت علیرضا در اثر حادثه بوده به این ترتیب که تفنگ دولول شکاری خودش از قفسه جای تفنگ؛ حرکت کرده و روبروی و الاحضرت که رسیده دوتیر پشت سر هم رها کرده است!!

یک دادستان دیگر بوستون بنام لری کلیمن گفته است: <خودکشی با دوگلوله ساچمه ای ممکن نیست علیرضا کشته شده و باید پرونده قتل رسیدگی شود>

معهدا خبری از رسیدگی منتشر نشده است.

عدم تعقیب و اظهار نظر بسیار فکاهی نسبت به قتل یک جوان اگر یک امر عمومی پلیس و دستگاه قضائی آمریکا باشد، خوب حرفی نیست ولی اگر غیر این باشد عدم تعقیب موضوع، نشانی از سیاسی بودن قتل و سعی در اختفای آن بنظر میرسد یعنی عملی که در بیشتر قتلهای سیاسی مرسوم است.



در جستجوی نوشته ای در این باره به نوشته زیر که در فوریه سال ۲۰۱۱ از سوی پیتر خان زندران نوشته شده برخورد کردم. آنرا برگردان کردم تا اگر یاری به پژوهش میکند در سند باقی بماند. این

مطالب تنها جنبه پژوهشی دارد و نه تایید و نه تاکید و نه مورد پذیرش است. ما مسئول نوشته دیگران نیستیم. ح-ک

[Peter Khan Zendran](#)

The blog of Peter Khan Zendran

Saturday, February 05, 2011

Ghatl e Ali-Reza; Taman shud Pahlavi

قتل علیرضا؛ تمام شد پهلوی

The death of Prince Ali-Reza on January 4, 2011 of a gunshot to the head under mysterious circumstances in Boston is one of great importance for Iran and World affairs. With the death of Ali-Reza the Pahlavi dynasty is effectively at an end, for reza Pahlavi has no proper heirs, and by this reza has demonstrated a complete neglect of duty and a pattern of disgraceful behavior which goes back to the 1980's, and the handling of Ali-Reza's death is the latest in this series of events.

مرگ شاهپور علیرضا در چهارم ژانویه ۲۰۱۱ توسط شلیک گلوله به سر در وضعیت مرموزی در بوستون یکی از مهمترین وقایع جهان است. با مرگ علیرضا پهلوی؛ خاندان پهلوی عملاً به پایان خود میرسد؛ چرا که رضا پهلوی وارث درستی نیست و آنچه رضا پهلوی نشان داده است غفلت در انجام وظایف و نشانه هایی از رفتار ننگ آوری دارد که به سالهای ۱۹۸۰ برمیگردد و رفتار با مرگ علیرضا آخرین این سری از وقایع است.

Had the Pahlavi's really cared about the death of Ali-Reza they would have made sure a thorough investigation was done into his death. Instead of making sure the Boston police did a thorough investigation of Ali-Reza's death. Instead, they were quick to go along with reza Pahlavi's lame excuse that his death was a suicide brought on by depression. It was the Iranian community in the Boston area, be they royalists or not, to notice that the Boston police did not do a proper investigation, that is not examining the neighbors, not checking for signs of forced entry, not handling the suicide note that was supposedly found and examining it properly, no proper ballistics test on the gun which supposedly killed Ali-Reza, in short doing everything to give cause to suspect his death was not a suicide. On top of it all reza Pahlavi chose to remain in Boston only for January 5, leaving that

day and not attending any memorial services there for his brother or to meet with members of the Iranian community there who were effected by his loss.

چنانچه پهلوی به راستی در باره مرگ علیرضا اهمیتی قابل بودند آنان میتوانستند خاطر جمع شوند که پژوهش های درست و دقیقی در اینباره انجام شود. بجای اینکه گمان کنند پلیس بوستون این چنین پژوهشی انجام خواهد داد.

بجای آن آنان با بهانه لنگ، رضا پهلوی که آنرا خودکشی بر اثر دیپرشن «افسردگی» خوانده بود همراه شدند. جامعه ایرانیان بوستون؛ آنانی که به خاندان سلطنتی وفادار هستند یا نیستند متوجه شدند که پلیس بوستون دست به پژوهش های کامل و درستی نزده از همسایه ها پرس و جو نکرده و آزمایش نکرده اند که ورود به زور به خانه انجام شده، یادداشت خودکشی را آزمایش نمی کنند که اگر پیدا شده بدرستی مورد آزمایش قرار گیرد، به درستی آزمایش پرتابه شناسی (اسلحه) انجام نشده که موجب مرگ علیرضا شده است؛ در کوتاه سخن، هرکاری که لازم بود تا موجب مرگ او غیر از خودکشی چه بوده مورد آزمایش قرار نگرفته. در بالای همه اینها رضا پهلوی تصمیم میگیرد تا ۵ ژانویه در بوستون بماند و آنروز بوستون را ترک میکند و در سرویس خاکسپاری شرکت نمی کند و با جامعه ایرانی که از این مرگ ناراحت بودند ملاقاتی ندارد.

As with any murder we must ask the question who benefits and who has benefitted. Certainly the Iranian community have not benefitted, that includes the mullahs. After all, as much as the mullahs were against Mohammed Reza Shah they as Muslims never would sanction any assassination that would create a topkill scenario for any family of their believers as this has done. Furthermore, there is an impending crisis over who would succeed ali khameni when he dies, and many mullahs are related to Iran's royal families, and would be partial to a possible restoration, and as both reza and Farah have worked with the alavi foundation the mullahs have demonstrated they are not averse to Iran's royals. This leads us to the Royalists. The same goes for Royalists, as many people forget that there are dozens of houses related to Iran's royal dynasties, that despite their differences with the Pahlavi's they would not want something like this to happen. The only benefit for royalists is that now Iran's other royal houses will come into prominence as it is clear the Pahlavi's are no longer in charge of Iran's royalists.

همانند هر مرگی بایستی پرسیده شود چه کسانی منتفع می شدند و چه کسی سود میبرد. مسلماً جامعه ایرانی سود نبرده است، آن می تواند شامل ملاها هم باشد. پس از همه اینها؛ گرچه ملاها ضد محمد رضا شاه بوده اند به عنوان یک مسلمان هرگز نمی توانند قتلی [سوء قصدی] را موجب شوند که سناریویی چنین ناگواری را که در هم کیش های آنان ایجاد کرده است را بانی بشوند. علاوه بر آن فاجعه ای در پیش رو است که پس از مرگ علی خامنه ای چه کسی جانشین او خواهد شد. و بسیاری از ملاها در

ارتباط با خاندان سلطنتی هستند و نجات بسیار دشوار خواهد چرا که هر دو فرح و رضا با بنیاد علوی همکاری کرده اند و آن دسته از ملا ها نشان داده اند مخالف فامیل سلطنتی نیستند. این مارا به سوی خاندان سلطنتی برمیگرداند. همینطور وفاداران را هم در بر میگیرد، شاید مردم فراموش کنند که دوجین خانه هایی به خاندان سلطنتی وابسته هستند که با وجود اختلاف موجود نمی خواهند شاهد چنین ماجرای باشند. تنها سودی که برای وفاداران سلطنت دارد اینکه حالا خانواده های دیگر سلطنتی به صحنه بیایند زیرا اینطور دیده میشود که پهلوی ها دیگر در کنترل وفاداران پادشاهی نیستند.

This leads to the question who would want Ali-Reza dead. Clearly someone who wants to harm Iran. At present it has become clear that both the American government and the Zionists are having a hard time menacing Iran, be it by direct military invasion, economic and technological attrition, or by subversion within the country. After all, had Mohammed Reza Shah lived to 1982 without disruption Iran would have become strong enough to keep any country out of the Gulf, America included, and would have assisted the Palestinians in their struggle.

این مارا به پرسشی هدایت میکند که چه کسی مرگ علیرضا را میخواست. مسلما کسی که میخواهد به ایران صدمه بزند. در حال حاضر روشن است که آمریکایی ها در دولت خود و صهیونیست ها دشواری هایی در رودررویی با ایران دارند؛ شاید تجاوز نظامی؛ تحریم اقتصادی و تکنولوژی، یا تدارک براندازی باشد. از این گذشته؛ محمد رضا شاه تا ۱۹۸۲ بدون دردسر زندگی کرده بود امروز ایران کشوری قدرتمند در ناحیه خلیج [پارس] بود؛ که شامل آمریکا میشد و می توانست فلسطینی ها را در چالششان یاری برساند.

Furthermore, there are transnational groups like the council on foreign relations who want Iran weak. Nor should we forget other factions in Asia and the region who would benefit from a weak Iran. As it is clear now who would want Ali-Reza dead we must now ask would someone have had the opportunity readily available to kill Ali-Reza? Were one to spend time in his neighborhood one would notice many hangouts for anarchists, political activists, and other radical action groups in the area, be they at colleges, bookstores, restaurants, or clubs, in other words plenty of place a potential assassin or terrorist would have to hang out while staking out Ali-Reza without drawing too much attention to themselves. The one remaining thing to succeed would be to have enough influence to make sure that the authorities would regard it as a suicide. At present not only have the Boston pd done a botch job in investigating Ali-Reza's death no federal law enforcement agency is willing to investigate as well. This same scenario occurred around the strange deaths of Prince Shahriar, Princess Leila, Queen Soraya and Bijan Bakhtiari, Shabour Bakhtiar, Fereydoun Farrokhzad, which leads one to

conclude that there was endorsement at some government level of any assassination.

علاوه بر آن؛ گروه های فرا ملی مانند شورای روابط خارجی هستند که ایران را ضعیف می‌خواهند. نباید فراموش کنیم که جبهه های دیگری در آسیا و منطقه هستند که از ایران ضعیف بهره می‌برند و خوشحالند. بنابراین شاید روشن باشد چه کسانی مرگ علیرضا را می‌خواستند و بایستی پرسیم آیا کسی وجود داشته تا علیرضا را به این آسانی بکشد؟ آیا کسی در همسایگی زمانی را گذرانده بود که از جمله آنارشیست ها یا فعالین سیاسی بوده یا دیگر گروه های رادیکال در محل بوده یا در کالج؛ کتابفروشی؛ رستوران یا کلاب یا دیگر جاهای این دنیای بزرگ که موقعیت ترور و قتل را فراهم سازد و علیرضا را بکشد بدون اینکه توجهی بخود جلب کند. نکته ای که میماند که موفقیت آمیز باشد آنکه آنقدر نفوذ داشته باشد که مقامات را قانع کند که یک خودکشی بوده است. در حال حاضر تنها پلیس بوستون یک کار سرسری و سرهمبندی در پژوهش های خود نسبت به مرگ علیرضا کرده است حتی مجریان قانون فدرال هم تمایلی به پژوهش نشان نداده اند. این سناریو در زمان مرگ مرموز والاگر شهریار و پرنسس لایلا و ملکه ثریا و بیژن بختیاری، شاپور بختیار؛ فریدون فرخزاد هم رخ داد که هرکدام میتواند نشانه ای از توافق و خواست در سطح دولتی برای قتل بوده باشد.

As to the role of Farah and reza in covering up the true nature of Ali-Reza's death one of two explanations abound. The first is that they are too distraught with grief, however if that were so they would not be acting so reclusive in avoiding the public, including those who share their grief. The second and most likely is that they know who did it, and if so there may be a degree of complicity in Ali-Reza's death. If one would question why observe the behavior of Farah and reza since 1991 and you will see they have done everything to ruin the chances of a restoration in Iran. Consider their cremating Ali-Reza's remains. Were the Pahlavi's true Muslims they would not have done this, as Islam forbids cremation, were they closet Zoroastrians they would not have done it as Zoroastrianism expressly forbids cremation. However cremation would be an excellent way to cover up the true cause of death, which the Pahlavi's clearly do not want know. Bear in mind that in Farah's memoirs she clearly states she authorized a doctor to perform a procedure on Princess Leila which resulted in Leila's death, after Leila had told Farah she did not want any contact with her.

اما نقشی که فرح و رضا در پنهانکاری حقیقت قتل علیرضا دارند میتواند یکی از موارد زیر باشد. نخست آنکه آنان بسیار از غم بزرگ ناراحت هستند؛ ولی اگر این مورد بود آنان نمی‌توانستند از جامعه دوری کرده و آنان را در انزوا قرار دهند؛ حتی شامل کسانی که این غم را شریک می‌شوند. دومین مورد که بیشتر بنظر می‌آید میدانند که انجام داده اند و اگر اینطور بوده تا اندازه ای مرگ علیرضا را پیچیده

میکند. اگر کسی بپرسد و رفتار فرح و رضا را از سال ۱۹۹۱ در نظر بگیرد خواهید دید که آنان هرکاری کرده اند تا شانس بازیابی ایران را از بین ببرند. از جمله سوزاندن باقیمانده علیرضا. اگر پهلوی ها مسلمان راستین بودند چنین کاری نمی کردند؛ زیرا اسلام سوزاندن جسد را منع می کند و حتا اگر زرتشتی هم بودند اینکار را نمی کردند زیرا زرتشتی گری هم آشکارا سوزاندن کالبد را سفارش نمی کند. بهر حال سوزاندن جسد بهترین راه است تا علت مرگ واقعی روشن شود؛ که پهلوی ها آشکارا به آن واقف بوده اند. در نظر داشته باشید که خاطرات فرح به روشنی اشاره دارد که او پزشکی را اجازه داد تا والا حضرت لیلا را معاینه و بررسی کند؛ پس از آنکه لیلا گفته بود دیگر نمی خواهد او را ببیند.

Consider also why reza would not remain in Boston after January 5, nor would he and Farah attend any memorial services for Ali-Reza outside of Bethesda. Clearly they were afraid that someone in the Iranian community would have confronted them about the inconsistencies with Ali-Reza's death. Furthermore, from their behavior and the way the media related the news, I for instance did not learn the details until the morning of January 5 while doing work for RI's Judiciary, it is clear the days of power and influence for the Pahlavi's are over.

همچنین اینرا در نظر داشته باشید که چرا رضا نخواست است پس از ۵ ژانویه در بوستون بماند و همچنین او و فرح در مراسمی بیرون از باتستا در باره علیرضا شرکت نکرده اند. روشن است که آنان نگران بوده اند که جامعه ایرانی با ایشان در باره مرگ غیرمعمول علیرضا رودر رو میشدند. علاوه برآن از رفتار آنان و رسانه ها و خبر ها من بطور نمونه نتوانستم چیزی دریابم تا بامداد روز ۵ ژانویه که برای قوه قضاییه «آر آی» کار انجام میدادم؛ روشن است که روزهای نفوذ و قدرت برای پهلوی ها پایان یافته است.



پیتر خان زندران، در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۴ پلیس رود آیلند را علیه رفتار پلیس سوء [تعقیب قانونی] کرده است. این بر مبنای این بوده که پلیس رود آیلند او را اذیت و آزار رسانده است. او در فوریه سال ۲۰۰۳ به اتهام ساختگی و موهوم دستگیر و در مه سال ۲۰۰۴ دستگیر شده است. در هر دو

مورد حقوق فردی او بشدت نقض شده است. این مورد یک مورد ویژه است. آقای زندران نیمه آسیایی و زرتشتی است و خود را با وراثت آسیایی معرفی میکند. نویسنده و فعال سیاسی است. این نخستین باری بوده است که مقامات قضایی آمریکا را یک زرتشتی سوء کرده بود و زمانی که زندان بوده به او اجازه نداده اند در زندان مراسم دعا و نیایش زرتشتی را بجا آورد. (این مطالب در سایت ایرانیان دات کام آمده است)